

## غصب فدک، نقل مظلومیت

دفعتاً خبر آمد فدک از دست رفت و این برای شما بانوی من که تازه داغ غصب خلافت دیده بودید کم غمی نبود کارگزارن شما هراسان آمدند و گفتند: خلیفه ما را از فدک بیرون کرد و افراد خود را در آنجا گماشت شما در بستر بیماری بودید و دستهایتان هنوز می لرزید از همان دم که خلیفه اول در را بر پهلوی شما شکست و جان کودک همراهران را گرفت و شما فریاد زدید: فضا مرا دریاب.

شما مضطرب و مضطرب از بستر بیماری بلند شدید و فرمودید: چرا.

و شنیدید: فدک را هم غصب کردند به نفع حکومت غصبی و شما به محض شنیدن خبر غصب فدک فرمودید این اولین ناجوانمردی و بدترین هتک حرمت است قاتلهم الله.

فدک کجاست؟ فدک سرزمینی آباد در سرایشی خیبر با چشمه ای پر آب و منطقه وسیع کشاورزی و قلعه ای مهم بود و نسبت به خیبر نخلستانهای بیشتری داشت. ساکنان آن عده ای از یهود بودند که با اهل خیبر در ارتباط بودند. این باغ از ابتدا دست یهود بوده است تا سال هفتم هجرت در این سال که اسلام قدرتی فوق العاده می گیرد. یهود؛ بیم زده؛ از در مصالحه در می آیند و این باغ را به شخص پیامبر هدیه می کند تا در امان بمانند. بلافاصله پس از فتح فدک و معاهده صلحی که بین پیامبر صلی الله علیه وآله و اهل فدک امضا شد آیه «وآت ذالقربی حقه» نازل گردید؛ یعنی حق خودشان را به آنان بده. پیامبر صلی الله علیه وآله از جبرئیل پرسید: منظور چه کسانی هستند و این حق کلام است؟ جبرئیل از طرف خدا عرضه داشت: فدک را به فاطمه عطا کن.

پیامبر صلی الله علیه وآله شمارا فرا خواند و فرمود:

خداوند فدک را برای پدرت فتح کرد و چون لشکر اسلام آنجا رافتح نکرده اند، مخصوص من است و تعلق به مسلمانان ندارد و هر تصمیمی بخواهم درباره آن می گیرم. دستور خداوند نیز بر عطای آن به تو نازل شده است. از سوی دیگر مهریه مادرت خدیجه بر عهده من مانده و پدرت در قبال مهریه مادرت و به دستور خداوند فدک را رسماً به شما بخشید. پیامبر ورقه ای خواست و امیرالمومنین علیه السلام را فرا خواند و فرمودند: سند فدک را به عنوان بخشوده و اعطایی پیامبر بنویس و ثبت کن. امیرالمومنین علیه السلام آن را نوشت و خود حضرت با ام ایمن بر آن شهادت دادند. پیامبر صلی الله علیه وآله در آنجا فرمود: ام ایمن زنی از اهل بهشت است.

شما این نوشته را تحویل گرفتید و برای روزگاران بلند مدت فدک نگاه داشتید. سپس پیامبر مردم را در منزل شما جمع نمود و به آنان خبر داد که فدک از آن فاطمه است. در همانجا نیز از در آمد فدک به عنوان اعطایی شما بین مردم تقسیم کرد.

در اولین برخورد پس از تصریف فدک خلیفه دوم به شما گفت: آن نوشته ای که می گفתי پدرت درباره فدک نوشته بیاور. شما فوراً سند فدک را آوردید و به ابوبکر نشان دادید و فرمودید: این نوشته پیامبر صلی الله علیه وآله برای من و فرزندانم است. جا داشت ارائه این سند مسئله را فیصله دهد. ولی آنان نه تنها کوچکترین اعتنایی به آن نکردند، بلکه اهانتی عظیم بر ساحت مقدس پیامبر صلی الله علیه وآله روا داشتند؛ عمر نوشته پیامبر را از شما گرفت و پیش چشم مردم آب دهان بر آن انداخت و آن را پاره پاره کرد و بدین گونه علناً مخالفت خود را با امر پیامبر اعلام نمود. یکی از پیش بینی های ابوبکر و عمر درباره فدک، آماده سازی مدرکی جعلی برای اقدامشان بود برای این منظور از مطرح کردن جنبه های معنوی استفاده کردند که انبیاء درهم و دیناری باقی نمی گذارند و فقط علم و حکمت از خود به یادگار می گذارند و حدیث جعلی نحن معاشر الانبیاء لانورث مطرح شد که قابل سوء استفاده غاصبین باشد. اگر پدرتان رسول خدا پیش از ارتحال همه مسلمانان را جمع می کرد و سوال می فرمود: فدک از آن کیست؟ همه بی تأمل می گفتند: فاطمه. اینکه حالا چرا همه خفقان گرفته اند و دم بر نمی آوردند؛ من نمی دانم. حداقل باید همان فقرا و مساکینی که از باغ، به دست شما روزی می خوردند و حالا نمی خوردند صدایشان در بیاید؛ اما انگار ایمان مردم هم با پیامبر رخت بربست و جای آن را رعب وحشت و حب دنیا گرفت. پس از وفات پدر بزرگوارتان هر روز چروک تازه ای بر پیشانی مبارکتان می نشست؛ اما از این حادثه؛ آنچه بر آشفتم که من مبهوت شدم.

مرا ببخشید بانوی عالمیان با خودم فکر کردم که این فدک مگر چیست؟ که غصب آن زهرای مرضیه را اینگونه برمی آشوبد؟ فدک ملک با ارزش و پردرآمدی است درست. اما برای فاطمه بریده از دنیا و پیوسته به عقبی که مال دنیا؛ ارزش نیست. تازه از فدک هم که خودهیچگاه بهره نمی بردید. فدک در تملک شما بود و فقر از سروروی این خانه می بارید. فدک از آن شما بود و نان جویی هم سفره شما رازینت نمی داد؛ فدک ملک شخصی شما بود و روزها و روزها دودی از مطبخ این خانه بلند نمی شد. شوی شما علی؛ جان عالمی بفدک هزاران هزار درهم را در ساعتی بین فقرا تقسیم می کرد دستهایش را می تکاند و گرسنگی اش را به خانه می آورد.

پس چه رازی بود در این ماجرا که شمارا از بستر خیزاند و به سوی ابوبکر کشاند؟ من این راز را دریافتم. اما چه فرقی می کند که فضا خادمه این راز را دریافته باشد یا نیافته باشد؟ کاش مردم این راز را می فهمیدند؛ ایمانشان را طوفان حادثه برده بود؛ عقلشان چه شده بود؟

فدک برای شما باغ و ملک نبود؛ روی دیگر سکه خلافت بود و شما به همان محکمی که در مقابل غصب خلافت ایستادید، در مقابل غصب فدک مقاومت کردید. شمادر ماجرای غصب فدک درست مثل غصب خلافت، انحراف از اصل اسلام و پیام پیامبر را می دیدید. خلافت وفدک یعنی اسلام، یعنی پیامبر؛ یعنی سنت نبوی .

این موضوع بود که شما را می سوزاند ودر اولین احتجاجتان به امر امیرالمومنین علیه السلام به مجلسی که ابوبکر و عمر به همراه عده ای به طور خصوصی در آن بودند رفتید و رسماً اعتراض خود را آغاز کردید و خطاب به ابوبکر فرمودید:

چرا نماینده مرا از فدک اخراج نمودی در حالی که پیامبر صلی الله علیه و آله به امر خداوند آن را برای من قرار داد؟ آیا می خواهی زمینی را از من بگیری که پیامبر از بین غنائمی که مسلمانان در راه آن جنگ نکرده اند به من بخشیده است؟ آیا نمی دانی یادگار پیامبر برای فرزندانش همین فدک است ؟

ابوبکر گفت: عایشه و عمر شهادت می دهند که پیامبر فرموده: النبی لا یورث یعنی پیامبر ارث نمی گذارد. شما فرمودید: این اولین شهادت ناحق است. من درباره فدک در اسلام شاهدانی دارم. فدک را پیامبر به من بخشید ه است «یعنی ارث نیست» و من شاهد می آورم .

ابوبکر گفت : دلیل خود را بیاور.

شما به آیه «انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت و یطهرکم تطهیرا<sup>۱</sup>» اشاره فرمودید.

گفت به کسی که کلامش حجت است شاهد بیاور .

یعنی زبانم لال ؛ پناه بر خدا ؛ صدیقه کبری ؛ راستگوترین زن عالم، سیده زنان اهل بهشت دروغ می گوید؟ یعنی آنکه به گفته پیامبر خشم خدادار گروهی خشم اوست ورضای خدادار گروهی رضای او باید کلامش بواسطه کسی دیگر تأیید شود ؟

بانوی من! جسارت حد و مرز نمی شناسد؛ بخصوص دروادی جهالت. ولی شما پذیرفتید. شما عصاره صبر ید. شما اسوه استقامتید .

فرمودید: باشد شاهد می آورم .

امیرالمومنین وامام حسن وامام حسین علیهم السلام وام ایمن و اسماء آمدند و به همه آنچه شما فرموده بودید شهادت دادند. ام ایمن کسی بود که پیامبر در حقش فرموده بودند. ام ایمن زنی از اهل بهشت است. عمر گفت

1-سوره احزاب آیه 33

علی همسر اوست؛ حسن و حسین هم پسران او هستند؛ ام ایمن هم خدمتکار اوست اسماء هم خدمتگذار فاطمه بوده و به نفع بنی هاشم شهادت خواهد داد. عجب! پس وا اسلاماه! وا محمداه! خلیفه نشنیده است این کلام پیامبر را که:

الحق مع علی وعلی مع الحق یدور معه حیثما دار.

حق با علی است و علی باحق است. حق به دور می گردد. حق دنباله روی علی است. هر جا علی باشد حق حضور می یابد. این کلام به آیه قرآن می ماند؛ نص صریح کلام پیامبر است پیامبر آنقدر این کلام را در زمان حیات خویش تکرار کرده است که هیچکس ناشنیده نماند و این یعنی کلام علی حکم است. عین عدالت است و اطاعت می طلبند.

خلیفه در محضر آب دنبال خاک برای تیمم می گشت.

امیرالمومنین به شما فرمودند: باز گرد تا خداوند بین ما و اینان حکم کند که او بهترین حکم کنندگان است. شما به حال غضب برخاستید و فرمودید: خدایا! این دو بر حق دختر پیامبرت ظلم کردند. خدایا به شدت اینان را مأخوذ فرما. سپس محزون و گریان از نزد آنان بیرون آمدید. بار دیگر به امر امیرالمومنین نزد ابوبکر رفته و به او فرمودید اگر فدک ملک تو هم بود و من از تو می خواستم که آن را به من ببخشی بر تو واجب بود آن را به من بدهی. خلیفه خلع سلاح شد. گفت: باشد فدک از آن تو.

فرمودید: بنویس و خلیفه نوشت که فدک از آن زهراست. توطئه و باز هم توطئه. آنان هرگز حاضر به بازگرداندن فدک نبودند. ولی استدلالهای دندان شکن شما کار را به مراحل حساسی منتهی کرده بود و نقشه جدیدی برای حل این مشکل طرح کردند.

عمر در راه شما را دید و گفت: ای دختر محمد این نوشته همراه تو چیست؟ فرمودید: نوشته ای است که ابوبکر برای باز پس دادن فدک نوشته است. گفت: آن را به من بده. شما ابا کرده و آن را ندادید. در اینجا عمر که دید از راه عادی نمی تواند آن را از شما بگیرد، با قساوت تمام در میان کوچه به شما اهانتی عظیم کرد. با پایه شما زد و به این اکتفا نکرد اهانتی عظیمتر انجام داد. سپس به زور نوشته را از دست مبارک شما گرفته و آب دهان بر آن انداخت و نوشته هایش را پاک کرد و آن را پاره نمود. در آن حال خطاب به عمر فرمودید: چه خبر است خدایه تو مهلت ندهد و تورا بکشد و شکمت را پاره کند. امیرالمومنین علیه السلام در خانه منتظر بودند. وقتی پشت در آمدید ایشان به استقبال شما آمدند و فرمودند ای دختر پیامبر چرا اینگونه غضبناک هستی؟ شما جسارت عمر را باز گو کردید امیرالمومنین به شما فرمودند: آنچه نسبت به من و پدرت مرتکب شده اند از این بالاتر است.

ناگهان تصمیم غریبی گرفتید اعلام کردید که به مسجدی روید و سخنرانی می کنید. آخرین حربه ای که در دست مظلوم می ماند؛ اظهار مظلومیت است و افشاگری. باشد تا حجت بر همگان تمام شود.

خبر مثل رعد در فضای مدینه پیچید و شهر را لرزاند. فاطمه به مسجدی آید. دخت پیامبری خواهد سخنرانی کند.

مسجد به طرفه العینی غلغله شد. آرام اما با شکوه و وقار از خانه در آمدید. چون پا گذاشتن ماه در عرصه آسمان. زنان بنی هاشم چون ستارگان شب تیره؛ دورماه وجودتان را گرفتند و جلال و جبروتتان را تا مسجد همراهی کردند. وقتی شما قدم به مسجد گذاشتید، نفس در سینه مسجد حبس شد. در پشت پرده ای که به دستور شما آویخته شده بود قرار گرفتید و مدتی فقط سکوت کردید؛ سکوتی که یک دنیا حرف در آن بود و آنها که گوش شنیدن این سکوت را داشتند ضجه زدند.

بغضی که راه گلوی شما را گرفته بود جز با گریه کنار نمی رفت گریه شما بغض مسجد را ترکاند و بعد سکوت کردید و سپس لب به سخن گشودید.

برگرفته از کتاب کشتی پهلو گرفته، نوشته مهدی شجاعی